

مناجات عارفان

جستاری در چیستی و گستره معرفت خدا (۲)*

آیت‌الله علامه محمدتقی مصباح

چکیده

اینکه به راستی انسان می‌تواند به‌طور شایسته حمد و ثنای خدای متعال را به‌جا آورد، عالمان شیعه و سنی بر آن اختلاف نظر دارند. با این حال، دوستان خدا و اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سه دسته‌اند: گروهی که آشکارا ایشان را دوست می‌دارند، ولی در نهان انکار می‌کنند. گروهی که در نهان دوست دارند و آشکارا منکرند و گروهی نیز که در نهان و عیان دوستدار ایشان‌اند. می‌توان از نشانه‌های دوستان واقعی خدا، پیامبر و اهل بیت علیهم السلام که در نهان و آشکارا ایشان را دوست می‌دارند، موارد زیر را برشمرد: شناخت راستین و حقیقی و استحکام بخشیدن به این معرفت و معرفت به خدا و صفات الهی، ایمان به آنها، شناخت حدود و حقایق ایمان، و بسنده نکردن به ایمان سطحی و بی‌محتوا. البته شناخت واقعی خدا با شهود و درک حضوری به دست می‌آید. این امر در گرو ارتباط واقعی و آگاهانه انسان با خداست. غایت این معرفت ناب، اطاعت از خدا، پیامبر و تسلیم در برابر خواست خداست.

کلیدواژه‌ها: معرفت، معرفت شهودی، ربوبیت الهی، معرفت ناب توحیدی.

عجز از شناخت خدا در آموزه‌های دینی

حصر از لوازم امکان است و خداوند از آن منزّه است] و برای خدا وقتی معین و سرآمدی مشخص نمی‌توان یافت.

همچنین رسول خدا ﷺ فرمودند: «مَا عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ وَمَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ» (مجلسی، بی‌تا، ج ۷۱، ص ۲۳)؛ خدایا آن‌گونه که شایسته عبادتی، ما تو را عبادت نکرده‌ایم و آن‌گونه که شایسته توست، ما تو را نشناخته‌ایم.

ناممکن دانستن شناخت خدا تا ارائه برداشتی جسمانی از خدا

با توجه به آنکه مضامین فوق به صورت متواتر در روایات گوناگون آمده است، برخی علمای اهل سنت و برخی علمای شیعه بر آن‌اند که ما نباید درباره خداوند سخن بگوییم و به معرفی ذات و صفات او بپردازیم. تنها می‌توانیم به بیان آنچه در قرآن درباره خدا آمده بسنده کنیم، آن هم از آن جهت که در قرآن آمده و با توجه به آنکه قادر به فهم آنها نیستیم و علم به آنها اختصاص به خداوند دارد، پس ما یک‌سر معرفتی به خداوند و صفات او نداریم و نباید در این‌باره سخن بگوییم. در مقابل، برخی گفته‌اند آنچه در قرآن درباره خداوند آمده، درست به همان معنایی است که ما در مکالمات خودمان برداشت می‌کنیم و آنها تأویل و معنای دیگری فراتر از آنچه ما در تعابیر عادی از آنها فهم می‌کنیم ندارند. برای نمونه، اگر در قرآن از «يُدَاللَّهُ» (فتح: ۱۰) سخن گفته شده است، از این جهت است که خداوند دست دارد و ما حق نداریم «ید» را به «قدرت» تأویل کنیم. یا

چنان‌که گذشت، مناجات عارفان با این جمله آغاز می‌شود: «الهِ قَصْرَتِ الْأَلْسُنُ عَنْ بُلُوغِ تَنَائِكَ كَمَا يَلِيقُ بِجَلَالِكَ»؛ خدایا، زبان‌ها از آنکه تو را آن‌سان که شایسته جلال و عظمت توست ثنا گویند، ناتوان‌اند. مضمون این جمله با تعابیر گوناگون در آیات، روایات، ادعیه و مناجات‌های فراوانی وارد شده است. در برخی از آنها به صراحت و در برخی تلویحاً آمده که انسان نمی‌تواند به‌طور شایسته حمد و ثنای خداوند را به‌جای آورد. شیعه و سنی از پیامبر اکرم ﷺ نقل کرده‌اند که فرمودند: «إِنِّي لَا أَحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَيَّ نَفْسِكَ» (مجلسی، بی‌تا، ج ۹۳، ص ۱۵۹)؛ من توانایی ندارم که به احصای حمد و ثنای تو پردازم و تو چنان هستی که خود، خویش را ستوده‌ای.

امیرالمؤمنین علیؑ در کلام نورانی‌شان می‌فرمایند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَبْلُغُ مَدْحَتَهُ الْقَائِلُونَ وَلَا يَحْصِي نِعَمَهُ الْعَادُونَ وَلَا يُوَدِّي حَقَّهُ الْمُجْتَهِدُونَ الَّذِي لَا يَدْرِكُهُ بَعْدَ الْهَمِّ وَلَا يَنَالُهُ غَوْصُ الْفِطْنِ الَّذِي لَيْسَ لِصِفَتِهِ حَدٌّ مَحْدُودٌ وَلَا نَعْتُ مَوْجُودٌ وَلَا وَقْتُ مَعْدُودٌ» (نهج البلاغه، خ ۱)؛ سپاس خداوندی را که سخنوران از ستودن او عاجزند و شمارندگان و حسابگران از شمارش نعمت‌های او ناتوان و تلاشگران از ادای حق او درمانده‌اند؛ خدایی که افکار ژرف‌اندیش، ذات او را درک نمی‌کنند و دست غواصان دریای علوم به او نخواهد رسید. پروردگاری که برای صفاتش، حد و مرزی وجود ندارد و نه او را صفتی است موجود و ثابت [که در آن مقید و منحصر شود و احاطه به جمیع صفات او داشته باشد؛ زیرا قید و

مجرد برای آنان دشوار است. مولوی در مثنوی داستان برخورد حضرت موسی با چوپان ساده‌دل، که فهم و درک بسیار عامیانه و آمیخته با شرک و تجسیم از خداوند داشت، نقل می‌کند و می‌گوید:

دید موسی یک شبانی را به راه

کاوه می‌گفت ای خدا و ای اله

و کجایی تا شوم من چاکرت

چارقت دوزم کنم شانه سرت

وقتی حضرت موسی این نجوای شرک‌آلود آن

چوپان با خداوند را شنید، به توبیخ و سرزنش او

پرداخت:

گفت موسی، های خیره‌سر شدی

خود مسلمان‌ناشده کافر شدی

ین چه راز است و چه کفر است و فشار

پنبه‌ای اندر دهان خود فشار

گفت ای موسی دهانم دوختی

وز پشیمانی تو جانم سوختی

جامه را بدرید و آهی کرد و تفت

سر نهاد اندر بیابان و برفت

وحی آمد سوی موسی از خدا

بنده ما را ز ما کردی جدا

تو برای وصل کردن آمدی

نی برای فصل کردن آمدی

در برخی از روایات نیز به این برداشت عامیانه و

شرک‌آلود و همسان‌انگاری خدا با موجودات مادی

اشاره شده است و از جمله امام باقر علیه السلام می‌فرمایند:

﴿كَلَّمَا مَيَّرْتُمُوهُ بِأَوْهَامِكُمْ فِي أَذَقِّ مَعَانِيهِ مَخْلُوقٍ مَصْنُوعٍ

مِثْلِكُمْ مَرْدُودٌ إِلَيْكُمْ وَلَعَلَّ النَّمْلَ الصَّغَارَ تَتَوَهَّمُ أَنَّ لَلَّهِ

تَعَالَى زُبَانِيَّتَيْنِ فَإِنَّ ذَلِكَ كَمَا لَهَا وَبِتَوَهَّمُ أَنَّ عَدَمَهَا نُقْصَانٌ

جمله ﴿وَلِتُصْنَعَ عَلَى عَيْنِي﴾ (طه: ۳۹) (و تا زیر نظر من

ساخته و پرورده شوی)، حاکی از آن است که

خداوند واقعاً چشم دارد. البته ما از حد و کیفیت

دست و چشم خدا چیزی نمی‌دانیم. همچنین جمله

﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ (نور: ۳۵) بیانگر آن است

که خداوند از سنخ نور است و همچنین آیه ﴿الرَّحْمَنُ

عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾ (طه: ۵)، دال بر آن است که

خداوند بر فراز عرش جایگاهی دارد که بر آن

استقرار می‌یابد. به این گروه که خدا را جسمانی و

دارای اندام می‌دانند «مجسمه» و «مشبهه» گفته

می‌شود. یکی از علما و بزرگان این فرقه و گروه،

ابن تیمیه است که امام و پیشوا و شیخ الاسلام آنان

می‌باشد و وهابیت عقاید و تفکراتش را براساس آرا

و نظریات ابن تیمیه سامان داده است. درباره او نقل

شده است که در مسجد دمشق بر فراز منبر درس

می‌داد و از جمله گفت: در روایتی آمده است که

خداوند متعال شب‌های جمعه از آسمان نازل

می‌شود و نزد بندگانش می‌آید و به آنها برکت

می‌دهد. پس از پله‌های منبر پایین آمد و گفت

همان‌طور که من از منبر پایین آمدم، خداوند نیز از

آسمان پایین می‌آید. در بین شیعیان نیز برخی از

اخباری‌ها چنین گرایش‌هایی دارند.

در بین عوام نیز که فاقد بلوغ فکری و فهم کافی و

صحیح هستند و در نتیجه، معرفت صحیح و کافی به

خداوند ندارند، گاهی مشاهده می‌شود خداوند را

نوری می‌دانند که در آسمان‌هاست و نمی‌توانند

تصوری فراتر از این درباره خدا داشته باشند. البته از

این افراد که به بلوغ عقلی دست نیافته‌اند، بیش از این

نمی‌توان انتظار داشت و فهم عالم مجردات و خدای

شناساندن صحیح خداوند کوتاهی کنند. از این رو در طول تاریخ، اندیشه‌وران خدا باور تلاش‌های گسترده‌ای درباره هرچه بهتر شناختن خدا انجام دادند. البته برخی از دستاوردهای آنها در این عرصه از واقعیت دور است و نمی‌تواند معرفتی صحیح از خداوند ارائه کند.

برخی حکمای قدیم خداوند را محرک اول عالم می‌دانستند و معتقد بودند که اگر او نبود، هیچ حرکتی در عالم ماده پدید نمی‌آمد. در نتیجه، موجود جدیدی به وجود نمی‌آمد و تغییری نیز در عالم ماده پدید نمی‌آمد. گرچه علت برخی حرکات و تغییرات حرکت قبلی است، اما علت حرکت آغازین در عالم ماده خداوند است و او اولین محرک عالم ماده می‌باشد. برخی از فلاسفه موحد اروپا بر این عقیده‌اند که عالم چون ساعت است که خداوند آن را کوک می‌کند و به حرکت درمی‌آورد، اما پس از آنکه عالم به وسیله خداوند کوک شد و به حرکت درآمد، نیازی به خداوند ندارد و خود به خود و تا بی‌نهایت حرکت می‌کند. این نظریه از آنجا ناشی شد که در آزمایشگاه گلوله فلزی را در بستر صیقلی و شیب‌داری به حرکت درآوردند و آن گلوله پس از تحریک اول به حرکت خود ادامه داد و دیگر نیازی به محرک نداشت. چنان‌که وقتی جسمی در فضای خالی و در خلأ به حرکت می‌آید، چون مانعی در برابر آن وجود ندارد به حرکتش ادامه می‌دهد و از حرکت باز نمی‌ایستد. برخی از فلاسفه اروپا بر این باور بودند که خداوند در آغاز بر عالم ماده حرکت و انرژی وارد کرد و پس از آن، عالم خود به حرکتش ادامه داد و پیدایش پدیده‌ها و مخلوقات، محصول

لِمَنْ لَا يَتَصِفُ بِهِمَا وَهَذَا حَالُ الْعُقَلَاءِ فِيمَا يَصِفُونَ اللَّهَ تَعَالَى بِهِ ﴿ (نور: ۳۵) هر آنچه با افکار و اوهام خود با دقیق‌ترین معانی‌ای که درباره خداوند برداشت کردید، مخلوق و مصنوعی چون شماست و به شما برگشت داده می‌شود [ساحت خداوند از آن مبراست] و شاید مورچه ریز نیز تصور کند که خداوند دارای دو شاخک است. همانا داشتن دو شاخک برای مورچه کمال است و تصور می‌کند که فقدان آنها باعث نقصان کسی است که از آنها بی‌بهره است. این وضعیت و حال عقلا درباره آن چیزی است که خداوند را بدان توصیف می‌کنند.

برداشت‌های گوناگون حکما و دانشمندان از خدا و ربوبیت او

اکنون در مقابل مجسمه و ظاهرگرایان که به چنین انحرافی درباره معرفت خدا گرفتار آمده‌اند و نیز عوام و افراد سفیه و فاقد رشد و بلوغ عقلی، که شناخت و برداشتشان از خداوند، آمیخته با تجسیم و مادی‌انگارانه است، بایسته است کسانی که عمری را به بررسی آیات و روایات و ادله عقلی گذرانده‌اند، به بررسی دقیق و علمی درباره خداوند و صفات او بپردازند و معرفت و برداشتی مقبول و صحیح و حتی‌الامکان نزدیک به واقع درباره خداوند ارائه دهند. بر عوام و افراد کوتاه‌بین نباید خرده گرفت که چرا چنین فهم و برداشت نادرستی درباره خداوند دارند و آنها را متهم به شرک کرد. از آنان همان حد از معرفت، که متناسب با اندیشه و فکر ساده آنان است پذیرفته است و مأجور نیز خواهند بود. اما پذیرفته نیست که اندیشمندان و عالمان دین درباره شناخت و

معرفت ناب توحیدی در کلام امام صادق علیه السلام
 سخن در این است که شناخت‌ها و برداشت‌ها از خداوند دارای مراتب گوناگون و گاه بسیار متفاوت‌اند. اما ما به برکت قرآن و معارف اهل بیت علیهم السلام دریافته‌ایم که کار خداوند منحصر به تحریک عالم و ایجاد اولین حرکت در آن، یا صنعتگری و ایجاد تغییرات در مواد و آفرینش شکل و هیئت جدیدی نیست، بلکه او خالق و آفریدگار از عدم است و خلق را از نیستی و عدم به هستی درآورده، آن‌هم بدون زحمت و بدون نیاز به اسباب، بلکه او با یک اراده هرچه را بخواهد می‌آفریند: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (یس: ۸۲)؛ جز این نیست که کار و فرمان او، چون چیزی را بخواهد، این است که گویدش: باش، پس می‌باشد.

آنچه ما از قرآن و معارف الهی و به‌مدد براهین عقلی درباره خدا شناخته‌ایم، عبارت از این است که خداوند موجودی است که عالم را آفریده و این خود مفهوم کلی و معرفتی حصولی و معرفتی غایبانه به خداوند است. بی‌تردید معرفت شهودی و حضوری به خدا، ناب‌تر و کامل‌تر از آن معرفت حصولی است و به واقعیت و حقیقت توحید نزدیک‌تر می‌باشد. پس چنان‌که در روایات نیز بدان اشاره شده، آنچه ما از ظاهر روایات و آیات و براهین عقلی استفاده می‌کنیم، شناختی ناقص و غایبانه از خداوند است و به‌هیچ‌وجه نمی‌تواند حقیقت و واقعیت توحید را به ما بنمایاند. البته ضعف و نقص فهم و عقل بشر از شناخت خداوند نباید ما را از تعمق، تدبر و مطالعه عالمانه درباره خداوند بازدارد؛ چنان‌که افراد تن‌پرور و راحت‌طلب با استناد به چنان تعابیری که در

حرکت و فعل و انفعالات خورشید و ستارگان و افلاک است، پس اگر -العیاذ بالله- خداوند نیز معدوم شود، ضرری به عالم وارد نمی‌آید.

در کتاب‌های کلامی ما نیز آمده که برخی خداوند را تنها علت محدثه عالم می‌دانستند و معتقد بودند پس از آنکه چیزی به وسیله خداوند به وجود آمد، خودبه‌خود باقی می‌ماند و نیازی به علت مبقیه و عامل پایدارنده ندارد. همچنین در کتاب‌های کلامی ما، خداوند «صانع» معرفی شده و آن‌گاه براهینی برای اثبات آن ارائه شده است. درحالی‌که صانع و صنعتگر کسی است که به ترکیب مواد و ایجاد هیئت جدیدی از آنها دست می‌زند. اطلاق واژه صانع بر خداوند، تنها دلالت بر این معنا دارد که خداوند، خاک را تبدیل به انسان می‌کند و دلالت بر آن ندارد که خداوند از عدم و نیستی چیزی را به وجود می‌آورد. اساساً تصور اینکه چیزی بدون داشتن ماده و از عدم و نیستی به وجود آید، برای ما دشوار است. گاهی واژه «خالق» بر خداوند اطلاق می‌شود. گرچه مفهوم و معنای این واژه، کامل‌تر از واژه صانع است، فهم ما از این اصطلاح در این حد است که خداوند انسان‌ها، حیوانات و گل‌ها را از خاک آفریده است. پس باید خاکی باشد که انسان از آن آفریده شود و برای ما بسیار دشوار است تصور این معنا که خداوند با اراده خود عالم را از کتم عدم آفریده و اساساً فهم آفرینش موجودات و مخلوقات بدون داشتن ماده پیشین و فرض تقدم عدم و نیستی بر عالم در گرو براهین قوی که به وسیله حکما و متکلمان بزرگ ارائه شده به دست می‌آید.

روایات و آیات وجود دارد از تفکر درباره خداوند خودداری می‌کنند و می‌گویند ما نمی‌توانیم خداوند را بشناسیم، پس نباید به دنبال گسترش معرفت خود درباره خداوند باشیم.

در کتاب ارزشمند *تحفة العقول* به ترتیب، مواعظ و نصایح پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و سایر ائمه اطهار عَلَيْهِمُ السَّلَام گرد آمده است. در بخش مربوط به مواعظ امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام روایتی جامع و کامل در توصیف محبت به اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام و انتظار حضرات معصومین از پیروان خود آمده و در آن روایت درباره معرفت خداوند نیز سخن گفته شده است. آن روایت از این قرار است: «دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَام لَهُ: مِمَّنِ الرَّجُلُ؟ فَقَالَ: مِنْ مُجَبِّبِكُمْ وَمَوَالِيكُمْ. فَقَالَ لَهُ جَعْفَرُ عَلَيْهِ السَّلَام: لَا يَحِبُّ اللَّهُ عَبْدًا حَتَّى يَتَوَلَّاهُ وَلَا يَتَوَلَّاهُ حَتَّى يُوَجِّبَ لَهُ الْجَنَّةَ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: مِنْ أَيِّ مُجَبِّبِنَا أَنْتَ؟ فَسَكَتَ الرَّجُلُ»؛ مردی بر امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام، وارد شد و حضرت پرسید: این مرد از چه کسانی است؟ آن مرد عرض کرد: از دلدادگان و دوستداران شما. امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: خدا را بنده دوست نمی‌دارد، مگر آنکه خدا نیز او را دوست بدارد و کسی را خدا دوست نمی‌دارد، مگر آنکه بهشت را بر او واجب گرداند. سپس به او فرمود: تو از کدام دوستان مایی؟ آن مرد خاموش ماند.

آن‌گاه سدید صیرفی، از روات معروف در فقه، از حضرت پرسید: «وَكَمْ مُجَبِّبِكُمْ يَا بِنَّ رَسُولِ اللَّهِ؟ فَقَالَ: عَلَى ثَلَاثِ طَبَقَاتٍ طَبَقَةُ أَحَبُّونَا فِي الْعَلَانِيَةِ وَلَمْ يَجِبُونَا فِي السِّرِّ وَطَبَقَةُ يَجِبُونَا فِي السِّرِّ وَلَمْ يَجِبُونَا فِي الْعَلَانِيَةِ وَطَبَقَةُ يَجِبُونَا فِي السِّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ هُمُ النَّمَطُ الْأَعْلَى شَرِبُوا مِنْ الْعَذْبِ الْفَرَاتِ وَعَلِمُوا تَأْوِيلَ الْكِتَابِ وَفَصَّلَ الْخَطَابِ وَسَبَبَ الْأَسْبَابِ فَهُمْ النَّمَطُ الْأَعْلَى، الْفَقْرُ وَالْفَاقَةُ وَأَنْوَاعُ

الْبَلَاءِ أَسْرَعُ إِلَيْهِمْ مِنْ رَكْضِ الْخَيْلِ مَسَّتْهُمْ الْبِئْسَاءُ وَالضَّرَاءُ وَزُلْزَلُوا وَفُتِنُوا فَحَمِنَ بَيْنَ مَجْرُوحٍ وَمَدْبُوحٍ مُتَفَرِّقِينَ فِي كُلِّ بِلَادٍ قَاصِيَةٍ. بِهِمْ يَشْفِي اللَّهُ السَّقِيمَ وَيَغْنِي الْعَدِيمَ وَيَهْمُ تُنْصَرُونَ وَبِهِمْ تُمَطَّرُونَ وَبِهِمْ تُرْزَقُونَ وَهُمْ الْأَقْلُونَ عَدَدًا الْأَعْظَمُونَ عِنْدَ اللَّهِ قَدْرًا وَخَطْرًا»؛ ای زاده پیامبر، دوستان شما چند دسته و گروه‌اند؟ فرمود: سه دسته و گروه‌اند: ۱. گروهی که آشکارا ما را دوست دارند؛ اما در نهان دوستان ندارند؛ ۲. گروهی که در نهان ما را دوست دارند و در عیان دوست ندارند؛ ۳. گروهی که در نهان و عیان، ما را دوست دارند، و ایشان گروه برتر و والا می‌باشند، و از زمزم زلال و گوارای حقیقت نوشیدند و تفسیر قرآن و فصل الخطاب و سبب اسباب را دانستند. آگاه باشید که ایشان گروه برتر و والا‌یند و فقر و ناداری و بلاهای گوناگون شتابان‌تر از تاختن اسب بر سر ایشان بتازد، سختی و تنگ‌دستی در برشان گیرد و بلرزند و دچار فتنه شوند و زخم‌دار و سر از بدن جدا شده در سرزمینی دوردست پراکنده شوند. به برکت آنان خدا بیمار را شفا دهد و نادار را توانگر کند و به وسیله ایشان شما پیروز شوید و باران بر شما بارد و روزی یابید؛ و آنان به شماره کمترین افراد و در منزلت و اهمیت نزد خدا بزرگ‌ترین مردم‌اند.

«وَالطَّبَقَةُ الثَّانِيَةُ النَّمَطُ الْأَسْفَلُ أَحَبُّونَا فِي الْعَلَانِيَةِ وَسَارُوا بِسِيرَةِ الْمُلُوكِ فَأَلْسَنَتْهُمْ مَعَنَا وَسُيُوفُهُمْ عَلَيْنَا وَالطَّبَقَةُ الثَّلَاثَةُ النَّمَطُ الْأَوْسَطُ أَحَبُّونَا فِي السِّرِّ وَلَمْ يَجِبُونَا فِي الْعَلَانِيَةِ وَالْعَمْرَى لَئِنْ كَانُوا أَحَبُّونَا فِي السِّرِّ دُونَ الْعَلَانِيَةِ فَهُمْ الصَّوَامُونَ بِالنَّهَارِ الْفَوَامُونَ بِاللَّيْلِ تَرَى أَثَرَ الرَّهْبَانِيَةِ فِي وُجُوهِهِمْ أَهْلُ سِلْمٍ وَإِنْقِيَادٍ»؛ و گروه دوم که طراز پایین‌اند ما را آشکارا دوست دارند و به روش

صیرفی عرض کرد: ای فرزند رسول خدا، ما تاکنون نشنیده بودیم که شما ایمان را این سان توصیف کنید. حضرت در پاسخ فرمود: آری ای سدیر، پرسنده را نرسد، قبل از آنکه بداند به چه کسی باید ایمان داشت و متعلق ایمان چیست، بپرسد که ایمان چیست. آن‌گاه سدیر عرض کرد: ای فرزند رسول خدا، اگر صلاح می‌دانی، سخنی را که فرمودی تفسیر فرمای. حضرت در پاسخ فرمود: «مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَعْرِفُ اللَّهَ بِنَوَاهِمِ الْقُلُوبِ فَهُوَ مُشْرِكٌ وَمَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَعْرِفُ اللَّهَ بِالْأَسْمِ دُونَ الْمَعْنَى فَقَدْ أَقْرَبَ بِالطَّعْنِ لِأَنَّ الْأَسْمَ مُحَدَّثٌ وَمَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَعْبُدُ الْأَسْمَ وَالْمَعْنَى فَقَدْ جَعَلَ مَعَ اللَّهِ شَرِيكًا وَمَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَعْبُدُ الْمَعْنَى بِالِصِّفَةِ لَا بِالِادْرَاكِ فَقَدْ أَحَالَ عَلَى غَائِبٍ وَمَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَعْبُدُ الصِّفَةَ وَالْمَوْصُوفَ فَقَدْ أَبْطَلَ التَّوْحِيدَ لِأَنَّ الصِّفَةَ غَيْرُ الْمَوْصُوفِ وَمَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَضِيفُ الْمَوْصُوفَ إِلَى الصِّفَةِ فَقَدْ صَغَّرَ بِالْكِبِيرِ» «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ» (انعام: ۹۱)؛ هرکه پندارد خدا را به انگاشتن دل‌ها و توهماتش می‌شناسد، مشرک است (چون او درواقع انگاشته و اوهام خود از خدا را خدا تلقی می‌کند و آن را می‌پرستد و این نوعی شرک است). هرکه پندارد خدا را به نام بی‌معنا می‌پرستد، درواقع به بطلان پندار خود اقرار کرده؛ زیرا نام، حادث و نوپدید است. هرکه پندارد که نام و معنا را باهم می‌پرستد، به راستی با خدا شریکی قرار داده است (چون اسم، مخلوق و ساخته انسان است و پرستش آن، شرک است. عبادت حقیقی آن است که مسما و معنا را از ورای اسم، شناخت و عبادت کرد). هرکه معنا را بدون دریافت و ادراک، بلکه به توصیف می‌پرستد، درحقیقت حواله به غایب داده است. هرکه پندارد صفت و موصوف را باهم می‌پرستد،

پادشاهان عمل می‌کنند. زبانشان با ماست و شمشیرشان برضد ما. گروه سوم که طراز میانه‌اند، ما را در نهان دوست دارند، ولی آشکارا اظهار دوستی نمی‌کنند. به جانم قسم، اگر ما را [تنها] در نهان دوست می‌داشتند، بی‌آنکه آشکارا اظهار دوستی کنند، روزه‌داران در روز و نمازگزاران در شب بودند و اثر پارسایی را در رخسارشان می‌دیدیم و اهل سازگاری و فرمان‌برداری [از ما] بودند.

«قَالَ الرَّجُلُ: فَأَنَا مِنْ مُجِبِّكُمْ فِي السِّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ. قَالَ جَعْفَرٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ لِمُجِبِّينَا فِي السِّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ عِلْمَاتٍ يَعْرِفُونَ بِهَا. قَالَ الرَّجُلُ: وَمَا تِلْكَ الْعِلْمَاتُ؟ قَالَ: تِلْكَ خِلَالٌ أَوْلَاهَا أَنَّهُمْ عَرَفُوا التَّوْحِيدَ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ وَأَحْكَمُوا عِلْمَ تَوْحِيدِهِ وَالْإِيمَانَ بَعْدَ ذَلِكَ بِمَا هُوَ وَمَا صِفَتُهُ ثُمَّ عَلِمُوا حُدُودَ الْإِيمَانِ وَحَقَائِقَهُ وَشُرُوطَهُ وَتَأْوِيلَهُ»؛ آن مرد عرض کرد: من از دوستداران شما در عیان و نهانم. امام صادق علیه السلام فرمود: دوستان ما در نهان و عیان نشانه‌هایی دارند که بدان شناخته می‌شوند. آن مرد عرض کرد: آن نشانه‌ها کدام است؟ حضرت فرمود: چند خصلت است؛ نخست آنکه توحید و یکتاپرستی را چنان‌که باید شناخته‌اند و دانش یکتاپرستی را نیک آموخته‌اند و پس از آن به ذات و صفات خدا ایمان دارند. سپس حدود ایمان و حقایق و شروط و تفسیر آن را دانسته‌اند.

پس از آنکه حضرت، شناخت راستین و حقیقی توحید و استحکام بخشیدن به این معرفت و نیز معرفت به ذات و صفات الهی و ایمان به آنها و همچنین شناخت حدود و حقایق ایمان و شرایط آن و بسنده نکردن به ایمان سطحی و بی‌محتوا را اولین نشانه دوستان نهان و آشکار خود ذکر کردند، سدیر

یوسفی؟ گفت: آری، من یوسفم و این برادر من است». پس یوسف را به خود او شناختند و به وسیله دیگری او را شناختند و از پیش خود و به پندار دل ایجادش نکردند. نبینی که خدا می فرماید: «شما را نرسد که از پیش خود درختان آن [باغ‌های بهشت] را برویاند». می فرماید: شما حق ندارید از پیش خود امامی بگمارید و او را به هوای نفس و اراده دلخواه خود برحق بخوانید.

بازشناسی معرفت شهودی خدا از معرفت غایبانه او
چنان‌که ملاحظه شد، حدیث مزبور مضامینی بلند و بسیار دقیق دارد و بخصوص فهم ذیل آن حدیث، بسیار دشوار است و نیازمند تحقیق جامعی است. در فرازی از آن حدیث از امام صادق علیه السلام از راه یکتاپرستی پرسش شد و امام در پاسخ فرمودند: «انَّ مَعْرِفَةَ عَيْنِ الشَّاهِدِ قَبْلَ صِفَتِهِ وَمَعْرِفَةَ صِفَةِ الْغَائِبِ قَبْلَ عَيْنِهِ»؛ به راستی شناخت «خود» حاضر پیش از صفتش و شناخت صفت غایب پیش از «خود» او صورت می‌گیرد.

چون وقتی عین خارجی کسی، نزد ما حاضر است و او را مشاهده می‌کنیم، نزد ما شناخته شده است و او را از دیگر چیزها تمیز می‌دهیم. در این صورت، ما او را نزد خود می‌یابیم و مشاهده می‌کنیم، نیازی نداریم که از طریق اوصاف او یا بشناسیم. آن‌گاه پس از آنکه با مشاهده عین خارجی چیزی، او را متمایز از غیر آن یافتیم و تشخیص و تمیز او راه یافتیم و بدین منظور، نیازی به واسطه قرار دادن اوصاف نداشتیم، سراغ اوصاف آن می‌رویم و پس از آنکه صفاتش را شناختیم، دانش خود را به

یکتایی و توحید را باطل دانسته است، چون صفت غیر از موصوف است. هرکه پندارد موصوف را به صفت می‌افزاید، همانا بزرگ را کوچک کرده (و بی‌نهایت را در محدود گنجانده) و هیچ‌یک خدا را چنان‌که سزاوار اوست شناختند و ارج ننهادند.

«قِيلَ لَهُ: فَكَيْفَ سَبِيلُ التَّوْحِيدِ؟ قَالَ عليه السلام: بَابُ الْبُهْتِ مُمَكِّنٌ وَطَلَبُ الْمَخْرَجِ مَوْجُودٌ. إِنَّ مَعْرِفَةَ عَيْنِ الشَّاهِدِ قَبْلَ صِفَتِهِ وَمَعْرِفَةَ صِفَةِ الْغَائِبِ قَبْلَ عَيْنِهِ. قِيلَ: وَكَيْفَ نَعْرِفُ عَيْنَ الشَّاهِدِ قَبْلَ صِفَتِهِ؟ قَالَ عليه السلام: تَعْرِفُهُ وَتَعْلَمُ عِلْمَهُ وَتَعْرِفُ نَفْسَكَ بِهِ وَلَا تَعْرِفُ نَفْسَكَ بِنَفْسِكَ مِنْ نَفْسِكَ وَتَعْلَمُ أَنَّ مَا فِيهِ لَهُ وَبِهِ كَمَا قَالُوا لِيُوسُفَ: «إِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ، قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي» (یوسف: ۹۰). فَعَرَفُوهُ بِهِ وَلَمْ يَعْرِفُوهُ بغيرِهِ وَلَا أَتَبَتُوهُ مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتَوَهَّمُ الْقُلُوبِ. أَمَا تَرَى اللَّهَ يَقُولُ: «مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا» (نمل: ۶۰)؟ يَقُولُ لَيْسَ لَكُمْ أَنْ تَنْصُبُوا إِمَامًا مِنْ قَبْلِ أَنْفُسِكُمْ تُسْمُونَهُ مُحِقًّا بِهَوَى أَنْفُسِكُمْ وَإِرَادَتِكُمْ» (ابن شعبه حرانی، ۱۳۷۶ق، ص ۳۲۵-۳۲۹)؛ عرض شد: پس راه توحید و یکتاپرستی چیست؟ امام علیه السلام فرمود: کاوشگری و تحقیق ممکن و ره‌جویی و امکان نیل به آن معرفت فراهم است. به راستی شناخت «خود» حاضر، پیش از صفتش و شناخت صفت غایب، پیش از «خود» او صورت گیرد. گفته شد: چگونه «خود» حاضر را پیش از صفتش بشناسیم؟ فرمود: او را می‌شناسی و علمش را می‌دانی و خودت را نیز به وسیله او می‌شناسی و خود را به وسیله خود و از پیش خود نمی‌شناسی (همان، حاشیه علامه طباطبائی، ص ۳۲۷)، و می‌دانی که به راستی هرچه در اوست از آن او و مختص به اوست، چنان‌که (برادران یوسف) به یوسف گفتند: «آیا تو خود

ارزیابی وجود و هستی، نیازمند به واجب‌الوجود است. پس واجب است که پیش از هرچیز خداوند سبحان شناخته شود و سپس هر آن چیزی که نیازمند به اوست شناخته شود، تا معرفت و شناختی شایسته و بایسته حاصل آید» (همان، ص ۳۲۷).

عظمت معرفت شهودی خدا و امکان دستیابی بدان
 امام صادق علیه السلام فرمودند که دوستان واقعی ما معرفتشان به خداوند از طریق شهود و علم حضوری حاصل می‌شود، نه آنکه از طریق صفات، خداوند را بشناسند تا معرفتشان غایبانه و منحصر به شناخت از طریق مفاهیم باشد. وقتی آنان با خداوند سخن می‌گویند، با همه وجود، خداوند را درک می‌کنند؛ گویا او را می‌بینند. از این سخن استفاده می‌شود که افزون بر شناخت غایبانه که با توجه به مفاهیم صفات حاصل می‌آید، می‌توان به معرفت شهودی خداوند و درک حقیقت او نیز نایل شد. بی‌تردید این شناخت، متفاوت با شناختی است که به وسیله مفاهیم کلی حاصل می‌شود، و برتر از آن است. این شناخت با توفیق الهی و در پرتو نوری که خداوند به قلب انسان می‌تاباند، به وجود می‌آید. این شناخت، ادراک حضوری خداست. البته نه ادراک با چشم و دیگر اندام حسی؛ زیرا خداوند جسم نیست که بتوان او را با حواس ظاهری درک کرد؛ بلکه ادراکی است باطنی که با دل و قلب مصفا شده به نور الهی، حاصل می‌آید. در پی این شناخت و ادراک، انسان احساس می‌کند که خداوند نزد اوست و با او سخن می‌گوید. البته انسان از توصیف و بیان این ادراک و شهود حضوری خداوند عاجز است و نمی‌تواند با الفاظ و

احوال آن کامل کرده‌ایم. پس شناخت ما به عین خارجی و حاضر، به وسیله مشاهده و درک حضوری او حاصل می‌شود. بدین وسیله ما آن را تشخیص و تمیز می‌دهیم و پس از مشاهده آن، با ذکر صفاتش آن را برای دیگری که آن را ندیده معرفی می‌کنیم.

اما اگر کسی از نظر ما غایب باشد، ما او را به وسیله صفاتش می‌شناسیم و از این طریق، تنها به شناختی مفهومی و شناخت اموری کلی درباره آن شخص دست می‌یابیم، و این شناخت موجب تمیز و تشخیص کامل آن شخص از دیگری نمی‌شود. «از اینجا آشکار می‌شود که یکتاشناسی خدای سبحان، چنان‌که باید و شاید، آن است که نخست عین و خود او شناخته شود، سپس برای تکمیل ایمان به او، صفاتش شناخته شود؛ نه آنکه خدا به توسط صفات و افعالش شناخته شود تا حق یکتاشناسی او چنان‌که باید، ادا نگردد. خداوند متعال از هرچیز، بی‌نیاز است و همه چیز، قائم به اوست، صفاتش نیز قائم به اوست و همه چیز از قبیل زندگی، دانش، قدرت، آفرینش، روزی‌سازی، تقدیر، هدایت و توفیق، همه از برکات صفات اوست؛ پس همه، قائم به او و مملوک او و از هر جهت نیازمند به اویند. پس راه حقیقی شناخت، این است که نخست خود او شناخته شود و سپس صفاتش و آن‌گاه از شناخت صفات به خصوصیات آفریدگانش راه یافته شود؛ نه برعکس. اگر ما خدا را به وسیله‌ای غیر از خودش بشناسیم، او را به حقیقت نشناخته‌ایم. اگر چیزی از آفرینش او را نه به وسیله شناخت خودش، بلکه از طریق دیگر بشناسیم، این شناختی که برای ما حاصل شده، جدا از خدای تعالی، و ناپیوسته به اوست و این دیگری، هرچه باشد، در

شناخت؛ یعنی حضور خدا و نفوذ امر او را در جای جای عالم و در همه پدیده‌ها درک می‌کند. این همان معرفتی است که امام سجاد علیه السلام در ترسیم آن می‌فرماید: «إِلَهِي يَكْ عَرَفْتُكَ وَبِكَ اهْتَدَيْتُ إِلَى أَمْرِكَ وَكَوْ لَا أَنْتَ لَمْ أَدْرِ مَا أَنْتَ» (سیدبن طاووس، ۱۴۱۱ق، ص ۱۴۴)؛ خدایا، من به وسیله خودت تو را شناختم و به راهنمایی تو به فرمان و خواست تو راه یافتیم و اگر یاری تو نبود نمی‌دانستم که تو کیستی.

روشن شد آنچه درباره معرفت و شناخت خدا به وسیله براهین عقلی در کتاب‌های فلسفی و کلامی آمده، فراتر از سلسله مفاهیمی درباره صفات خدا نیست، و شناخت حقیقی خداوند با این مفاهیم حاصل نمی‌شود، بلکه با شهود و درک حضوری خداوند به دست می‌آید و در پی این شناخت و ادراک، انسان ارتباط واقعی و آگاهانه با خداوند برقرار می‌کند. این معرفت ناب، ویژه اولیای خدا و دوستان آشکار و نهان اهل بیت علیهم السلام است و در پرتو این معرفت، آنان به مقام عالی و والایی دست یافته‌اند و مایه نزول برکت و رحمت بر دیگران شده‌اند. تا آنجاکه به‌یمن وجود ایشان، دیگران آمرزیده می‌شوند و دعاها به اجابت می‌رسد. راه رسیدن به این معرفت، اطاعت از خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و تسلیم در برابر خواست خدا و ترجیح آن بر خواسته‌های دل است.

..... منابع

ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، ۱۳۷۶ق، *تحف العقول*، تهران، دارالکتب الاسلامیه.

سیدبن طاووس، ۱۴۱۱ق، *منهج الدعوات و منهج العبادات*، قم، دارالذخیر.

مجلسی، محمدباقر، بی‌تا، *بحارالانوار*، تهران، المكتبة الاسلامیه.

تعبیر، آن را بیان کند. این شناخت توحیدی، همان شناخت کامل یکتاپرستی است که پیشوایان معصوم علیهم السلام انتظار دارند پیروان واقعی شان بدان دست یابند. ایشان انتظار دارند که شناخت پیروان به شناخت غایبانه و شناخت خدا از طریق دسته‌ای مفاهیم کلی منجر نشود؛ زیرا وقتی شناخت انسان، غایبانه و از طریق مفاهیم کلی باشد - برای نمونه انسان خداوند را به منزله کسی بشناسد که عالم را آفریده است - نمی‌تواند ارتباط عینی و مؤثر با خداوند برقرار کند. گرچه برخی به دلیل بساطت فهم و درک، و ناقص بودن عقلشان از درک حقیقی و شهودی خداوند عاجزند و چه بسا در شناخت حصولی و مفهومی خداوند نیز نتوانند خداوند را از آمیزه‌های مادی مبرا سازند؛ از این رو، ممکن است خداوند را به منزله نوری بشناسند که بر فراز آسمان‌ها و عرش پرتوافکنی دارد. راه دستیابی به معرفت شهودی خداوند به روی انسان گشوده است، و او می‌تواند با همت و تلاش و توسعه فهم و درک عقلانی خویش و کمال بخشیدن بدان به معرفتی ناب دست یابد و در شمار کسانی قرار گیرد که دوستان نهان و آشکار اهل بیت علیهم السلام هستند و شناختشان از توحید و یکتاپرستی کامل است. آنان سپس می‌توانند این معرفت ناب را دستاویز ایمان خود قرار دهند و در صدد شناخت حدود و حقایق ایمان برآیند. این همان معرفت شهودی‌ای است که در جلسه پیشین بدان اشاره کردیم و در آیه «ذر» و روایات همسو با آن آیه، تبیین شده است. در پرتو این معرفت شهودی، انسان خدا را توسط خود خدا، یعنی با شهود می‌شناسد و دیگر امور را نیز به واسطه خدا خواهد